

گفت و گو

با دکتر محمود امیدسالار به مناسبت انتشار کتاب «بوطیقا و سیاست حماسه ملی ایران: شاهنامه»

تنظیم: حامد اعتصام

که داشت. زبان کوچه و بازار چیزی شبیه همین زبانی بود که الآن بدان صحبت می‌کنیم. به هر حال برای من از دو طریق روایت کرده‌اند از هنینگ (۱. آقای شوارتز، شاگرد هنینگ، بدون واسطه و ۲. آقای خالقی مطلق هم از طریق امریک) که او گفته است که اگر شاهنامه را برای خسرو پرویز می‌خواندند او ۹۶٪ آن را می‌فهمیده. بنابراین این زبان تکاملی پیدا کرده بود که زبان کتبی پهلوی را پشت سر گذاشته بود. وقتی اسلام آمد و پشتیبانی رسمی از زبان پهلوی از بین رفت و خط فارسی را گرفتیم، این زبان کوچه و بازار را هم شروع کردند به نوشتن. برای همین هم می‌بینید که شعر فارسی در بدو پدید آمدنش پخته است. یعنی ناگهانی نبوده. ۳۰۰-۴۰۰ سال به صورت شفاهی حیات داشته. این حدس من است بر اساس گفته هنینگ. اگر می‌بینید شعر فارسی در آن دوره پخته و جاافتاده به نظر می‌رسد برای این است که این زبان زبان محاوره بوده ولی خط نداشته و وقتی که کتبی شد، این زبان هم کم‌کم به سرنوشت همان زبان پهلوی دچار آمد. فردوسی در خراسان می‌نوشت؛ نظامی در گنجه یا سایر شعرا و نویسندگان در نقاط دیگر ایران. این زبان معیار بود. ولی در خانه با زن و بچه به لهجه خودشان حرف می‌زدند.

- پرسشی پیش می‌آید: وجود متون مانوی، با توجه به این که می‌دانیم زبان مردم بوده، نشان می‌دهد که زبان مانوی لااقل

عصر دوشنبه‌ای در فصل پایانی سال، دکتر محمود امیدسالار، مصحح و پژوهشگر نامدار شاهنامه، میهمان مرکز پژوهشی میراث مکتوب بود. فرصت را غنیمت شمردیم و با او به بهانه انتشار کتابش: بوطیقا و سیاست حماسه ملی ایران: شاهنامه، گفت‌وگویی ترتیب دادیم. آنچه در عمل اتفاق افتاد گپ‌وگفتی است صمیمانه که هر چند موضوعاتی جز این کتاب را نیز در برمی‌گیرد، خواندندش برای خوانندگان مجله خالی از فایده‌ای نخواهد بود.

جمعی از یاران و همکاران ما در مرکز، از جمله دکتر محمدحسین ساکت، دکتر رضایی باغبیدی، دکتر اکبر ایرانی، سیدسعید میرمحمدصادق، علی صفری آق‌قلعه و حامد اعتصام در این گفت‌وگو شرکت داشتند که تنها در مورد گفته‌های دکتر امیدسالار به نام گوینده کلام تصریح شده است.

* امیدسالار: ... به نظر من زبانی که درباریان و موبدان برای کارهای دیوانی و فقهی به کار می‌بردند، با زبان مردم کوچه و بازار فرق داشته. در این کتاب هم مطرح کرده‌ام. به این ترتیب که زبان فارسی تکاملی پیدا کرده بود که زبان پهلوی را پشت سر نهاده بود. زبان پهلوی هم به صورت مصنوعی نگهداری می‌شد و زبان کتبی بود به جهت اهمیت دیوانی و دینی‌ای



در مناطقی از ایران زبان مردم بوده است.
* امیدسالار: بله ولی اولاً مانی متعلق به چه زمانی است؟
من دوره خسرو پرویز را می‌گویم که خودش ۲۰۰-۳۰۰ سال
فاصله است. در ثانی دلیل قطعی نیست که این حتماً زبان
مردم کوچه و بازار بوده. حتماً ساده‌تر است و به همین قیاس از
پهلوی استاندارد ساده‌تر است؛ هزوارش هایش کمتر است و...
○ همیشه بین زبان گفتار و نوشتار فرق بوده.

* امیدسالار: بله فرق بوده ولی این مسئله در همه امپراتوری‌ها
بوده، مختص به ما نیست. وقتی می‌خواهیم یک حیطة وسیع
را تحت کنترل سیاسی بگیریم، ناچاریم آن زبان واحد دیوانی
را داشته باشیم. آن زبان واحد دیوانی بالاجبار باید به کار برود
وگرنه کاری از پیش نمی‌رود.

○ پس زبان فارسی دری به نظر شما قبل از اسلام به وجود
آمد.

* امیدسالار: فقط نظر من نیست؛ من نظر هنینگ را نقل
کردم. این بحث در حیطة کار من نیست ولی به نظر منطقی
می‌آید.

○ درست است، این زبان خلق الساعه نیست. چرا راه دور
برویم؟ زبان فردوسی را مقایسه کنید با زبان رودکی. تحول
یافته است.

* امیدسالار: تحول پیدا کرده ولی چقدر؟ اگر لاتین را — که
آن هم زبان استاندارد بوده — فرض کنید، درست به طور
موازی با فارسی می‌توان مقایسه کرد. مثلاً وقتی زبان سیسرو
را که زبان زمان سزار (۱۰۰ ق. م - ۴ م.) بوده است مقایسه
می‌کنید با زبان قرن ۹ یا ۱۰ میلادی، تفاوتش مثل فارسی
دوره سامانی است با فارسی تاریخ و صاف. یعنی کسی که متن
دوره سامانی می‌تواند بخواند نمی‌تواند تاریخ و صاف بفهمد.
○ این مسئله در ادبیات انگلیسی هم هست.

* امیدسالار: بله، البته آن تغییر زبان است؛ چون اصلاً
خودشان می‌گویند: انگلیسی میانه، انگلیسی کهن، انگلیسی
نو. ولی در لاتین مسئله تغییر سبک است؛ مثل فارسی ما.
و این که مغلق نویسی را بد می‌دانند — مثلاً زبان و صاف
را — اینها را باید در دوره خودش سنجید. این زبان اهل فن در
آن دوره بوده و در آن دوره مطلوب بوده. حرف آقای محمدی
ملایری و آقای آذرنوش — در چالش میان فارسی و عربی
— هم همین است. برای این که این زبان همه جا بوده. درست
است که امپراتور مرکز حکومت را از غرب به شرق منتقل

کرده است، ولی زبان را نبرده. زبان موجود بوده. حالا مکانیزم
و جزئیاتش چه بوده، اهل فن باید بگویند.

□ بله مرکز حکومت ۲۱ سال در مرو بوده است.

* امیدسالار: اصلاً هسته کتابخانه مرو را، طبق صریح قول
یاقوت، یزدگرد و کارگزارانش آوردند. کسی که با ده هزار
خنیاگر به سمت مرو حرکت می‌کند، لابد کتاب و کتابخانه هم
همراهش هست دیگر!

○ ولی ظاهراً هنوز اتفاق نظری نیست.

● بنده با نظر استاد موافقم؛ یعنی واقعاً زبان پهلوی شده بود
زبان مخصوص طبقه روحانیت و دربار و یکی از گویش‌های
محلی تبدیل شد به زبان معیار. اشعاری که به گویش محلی
از سعدی و حافظ یا مثلاً شمس پُسر ناصر به دست ما رسیده
مؤید این ادعاست.

* امیدسالار: بله، معقول به نظر می‌رسد؛ بنابراین من فکر
می‌کنم این مسئله زبان معیار، بخصوص به گونه‌ای که امروز
با قصد و غرض در فضای آکادمیک غرب مطرح می‌شود و
مسئله عنوان کردن قومیت‌ها و ضدیت انداختن بین فارس و
ترک و... ما اینها را نداشتیم. کما این که کشت و کشتار پیروان
مذاهب مختلف هم در بین ما آن طور که اینها می‌گویند نبوده.
ما باید حواسمان به این مسائل باشد. در مقدمه این کتاب
اشاره کرده‌ام؛ بزرگترین تئوریسین جنگ در قرن ۱۸ اروپا
شخصی است به نام فون کلاسویتس، اهل پروس که در سپاه
ناپلئون جنگید و به روسیه هم رفت و وقتی شکست خوردند
برگشت و کتابی نوشت به نام *Der Kriege* که یعنی «جنگ».
به انگلیسی ترجمه شده به *On War* (در باب جنگ). در آنجا
تعریفی از جنگ دارد که می‌گوید: «جنگ ادامه دیپلماسی است
به وسایل دیگر.» من در مقدمه این کتاب حرف او را گرفتم و
کمی چرخاندم و به این صورت در آوردم:

Scholarship is the continuation of the war by other means!
یعنی دانشوری ادامه جنگ است با وسایل دیگر. چون ما
چیزی می‌گوییم آکادمیسین غربی چیز دیگر.

○ جنگ فرهنگی!

* امیدسالار: جنگ فرهنگی! بنابر این وقتی آنها صحبت از
تعدد قومیت‌ها می‌کنند و این قدر پشت این نگاه را می‌گیرند،
حتماً قصدی در میان است. نمی‌گویم در همه موارد آگاهانه
ولی بالاخره دانشمندی که در غرب زندگی می‌کند، این همه
تبلیغاتی که علیه ما می‌شود روی ذهنش اثر می‌گذارد. بنابراین





نسل من یک حس خودکم‌بینی نسبت به غرب دارد؛ چون ما یا خودمان مستعمره بودیم (در دوره قاجار) یا بعداً در دوره پهلوی باز اسماً مستعمره نبودیم ولی رسماً شاهمان عامل خارجی بود. نسل بعد از انقلاب این طور نیست. چه کسی از این انقلاب خوشش بیاید چه خوشش نیاید ناچار است این را قبول کند که کسی که بعد از انقلاب در ایران رشد کرده، در سرزمینی زندگی نکرده که حکامش دست‌نشانده غرب باشند. حال انتقاداتی اگر به دولتمردان وارد است آن بحثی است جدا. بنابراین ذهنیتی هم که جوانان دارند متفاوت است. ولی چیزی که از بچگی در ذهن ما می‌کردند و به رأی‌العین می‌دیدیم این بود که ما عقیبیم و معیارها باید معیارهای غربی باشد. نسل بعد از ما دیگر این ذهنیت را ندارند.

◆ عقب‌ماندگی را هنوز داریم؛ چه بسا بیش از آنچه قبلاً داشتیم. * امیدسالار: بله اما ماهیتش فرق می‌کند. ببینید شما کاپیتولاسیون را ندیده‌اید. نوع حس این است که ببین آنها به کجا رفته‌اند که آدم به کره ماه می‌فرستند و ما فکر نماز و روزه‌ایم. این خیلی فرق می‌کند با این که رئیس مملکت نوکر صرف آمریکا باشد. ماهیتش را عرض می‌کنم. روی این حساب من از اینجا شروع کردم و در برداشته‌هایی که از شاهنامه می‌شود، آنها با یک ذهنیت نگاه می‌کنند، من با ذهنیتی دیگر.

○ یعنی آنها از بالا نگاه می‌کنند؟

طعم و مزه‌ای به نوشته‌ها و تحقیقاتش می‌دهد که مطابق ذائقه اکثریت باشد. ما هم باید حواسمان به این چیزها باشد. ■ آقای دکتر اگر اجازه می‌دهید پرویم سراغ کتاب شما. البته قاعده‌اش این است که ما قبلاً کتاب را خوانده باشیم و پرسش‌هایمان مبتنی بر مطالعه باشد ولی چون کتاب بتازگی در آمریکا منتشر شده و به جز همین دو نسخه‌ای که خودتان برایمان آورده‌اید نسخه دیگری در ایران یافت نمی‌شود، لطفاً خودتان در باب عنوان و محتوای آن آنچه می‌باید بفرمایید.

* امیدسالار: عرض کنم عنوان کتاب هست: «بوطیقا و سیاست حماسه ملی ایران: شاهنامه». پیام اساسی این کتاب بررسی نحوه مطالعات شاهنامه در غرب است که من در فصل اول دو مطلب را عنوان کرده‌ام: نخست این که به علت تنشی که بین غرب و شرق هست خیلی از محققین دو طرف این تنش را در کارشان منعکس می‌کنند. بخواهند یا نخواهند، تحت تأثیر مکان و زمانند و به درجات مختلف این تنش‌ها و دل‌نگرانی‌ها در نوشته‌هاشان بروز می‌یابد. من در فصل اول گفته‌ام چون ایران و آمریکا در نوعی جنگ خفته به سر می‌برند و چون در «حماسه ملی» لغت «ملی» هست، بنابراین تنش‌هایی که بین این دو کشور هست در آنچه آمریکایی‌ها درباره حماسه ملی ما می‌نویسند بازتاب می‌یابد. این یک مطلب.

مطلب دیگر: در برداشتی که نسل من — و نه جوان‌ها! — از اوضاع علمی و روابط بین فرهنگی دارد آلودگی‌ای هست:

* **امیدسالار:** بله. به این معنی که مثلاً همین بدیهه‌سرایی شفاهی که درباره شاهنامه باب کرده‌اند و الان در کمبریج و آمریکا اساساً بیشتر پژوهشگران بر این باورند که شاهنامه بر اساس بدیهه‌سرایی شفاهی و گوسان‌ها پدید آمده، ما می‌گوییم نه. شاهنامه یک متن ادبی است. کسانی چون دیویدسن و دیگران می‌گویند یک سنت بدیهه‌سرایی شفاهی بوده و این را ربط می‌دهند به گوسان‌های پارسی و معتقدند این سنت در بیان شاهنامه تأثیر گذاشته و حتی خانم دیویدسن کتابی نوشت و در آن اظهار کرد که اختلاف نسخ در شاهنامه معلول اشتباه کاتب نیست بلکه چندین روایت مختلف در عرض هم بوده و هر یک به نظم درآمده و ضبطی جداگانه پدید آورده.

♦ برای این حرفشان سندی هم دارند یا خیالپردازی می‌کنند؟

* **امیدسالار:** سندش همان ذهنیت اروپایی است. معیار را اگر تاریخ حماسه اروپا بگیرد این حرف درست در می‌آید. به این معنی که مثلاً تاریخ حماسه‌های یونانی را که نگاه می‌کنید، ایلیاد و ادیسه چنین حالتی داشته، کسانی بوده‌اند که سروده‌های پهلوانی را می‌خواندند. بعدها این سرودها ضبط شده، نوشته شده و در پرگامون، در اسکندریه و آن نواحی کسانی آمده‌اند متن استاندارد اینها را درست کرده‌اند.

♦ خدای‌نامه‌ها می‌تواند به همین صورت بوده باشد؟ وقتی می‌گوید ممکن نیست «دهقان به من گفت»، پیش از ثبت کتبی خدای‌نامه‌ها، یک چنین شکلی بوده باشد؟

* **امیدسالار:** من فکر نمی‌کنم. البته بررسی تاریخی خدای‌نامه‌ها فصل دیگری از این کتاب است. اما ببینید وقتی جامعه‌ای دارید که اشرافی است و خانواده‌های اشرافی در جای‌جای آن حکومت می‌کنند، این خاندان‌های اشرافی مسلماً می‌خواهند نژاد خودشان را یا به شاهان قبل از تاریخ و افسانه‌ای - پهلوانی برسانند یا به خدایان. کما این که در مورد محمد بن عبدالرزاق توسی می‌بینیم و بیرونی هم صریحاً می‌گوید. پس اگر خانواده‌های بزرگ در ایران حکومت می‌کرده‌اند - که می‌کرده‌اند - و اینها هر کدام دربار و منشی خودشان را داشته‌اند، هر کدامشان هم سعی می‌کردند با تلفیق هسته داستان‌های پهلوانی که استاندارد و در همه اینها مشترک بوده با داستان‌های محلی، شجره‌نسب خاندان خودشان را برسانند به یک جایی. این در طول ۴ قرن حکومت سامانیان و حتی شاید از قبل‌تر، یعنی از حکومت اشکانیان ادامه داشته. بنابراین «خدای‌نامه» به معنی کتابی واحد به نظر

من قبولش سخت است.

♦ این که مکتوب بوده یا نبوده چه؟

* **امیدسالار:** به نظر من مکتوب بوده. علتش هم یکی خود اسم «خدای‌نامه» است. یعنی لغت «نامگ» بالاخره خودش دلالتی دارد. دوم این که در روایاتی از نصر بن حارثه داریم که می‌گوید: «کَانَ يَشْتَرِي كِتَابًا فِيهَا تَوَارِيخُ مَلُوكِ الْفَارِسِ». یعنی کتاب می‌خریده. حال این که به چه زبانی بوده، آیا ترجمه عربی بوده، بحث دیگری است. آیا این شخص بواسطه تجارت زبان فارسی آموخته بوده؟ بعید نیست؛ همان طور که ما الان زبان انگلیسی یاد می‌گیریم. وقتی دو امپراتوری بزرگ داریم و تاجری عرب هستیم آیا نباید زبان طرف تجارتان را بدانیم؟ روی این حساب بنده حدس می‌زنم یکی به علت تعدد مراکز قدرت (نمی‌خواهم از لغت فتودال استفاده کنم چون معنای خاصی دارد که اصلاً قابل انطباق نیست؛ بهتر است بگوییم خاندان‌های اشرافی) روایت‌های متعددی از این داستان‌های حماسی بوده است و بعد هم که در مقدمه شاهنامه ابومنصوری می‌گوید که این دهقانان را از سراسر منطقه گرد آورد، لابد اینها بازتاب‌ها یا باقیمانده‌هایی از این روایات را در دست داشته‌اند که بعد می‌آورند و به صورت گروهی تدوین می‌کنند. اینها که می‌گویم حدس و گمان است ولی به نظرم غیر معقول نیست.

♦ یعنی می‌فرمایید شفاهی بوده؟

* **امیدسالار:** نه. می‌گوید «خداوندان کتب». این که دیگر عین متن است.

♦ آخر اگر کتاب باشد که دیگر نیازی به اشخاص نیست. مگر این که بگوییم مثل احادیث دوره اسلامی راویان گوناگون بوده‌اند.

* **امیدسالار:** نه. ببینید می‌خواستند یک تاریخ جامع بنویسند. می‌گوید «خداوندان کتب» را آورده‌اند. اگر شفاهی بود چه دردی داشت بگوید «خداوندان کتب»؟ می‌گوید اینها را با کتاب‌هاشان آوردند. این روایات پراکنده را به صورت یک روایت واحد تلفیق کردند. این که عرض می‌کنم در دوره شاهنامه ابومنصوری است. قبل از آن هم بعید نیست که مثلاً در دوره انوشیروان یک چنین کاری شده باشد به مقاصد سیاسی و تبلیغاتی.

♦ صاحب کتب نمی‌تواند تسامحاً به معنای کسانی باشد که روایت می‌کرده‌اند؟



• **امیدسالار:** ببینید باز این را در همین کتاب آورده‌ام. وقتی تسیاس — که پزشکی بوده است در دربار هخامنشی — صحبت از «واسیلیکاس دیفتری» می‌کند (که دیفترای همان لغت دفتر است) یعنی می‌گوید کتاب‌های شاهان؛ بنابراین یعنی در دوره هخامنشی هم اینها صورت کتبی داشته.

• خود کتیبه‌های هخامنشی دلیل روشنی است.

• **امیدسالار:** در این که ما قومی بوده‌ایم که به کتابت اهمیت می‌داده‌ایم شکی نیست. اگر اسلام را هم پذیرفتیم یکی از دلایلی همین مرکزیت کتاب در این دین است. البته صددرصد مکتوبات با شفاهیات دادوستد داشته ولی در دوره ساسانی با اهمیتی که به دبیران و سوادآموزی و نوشتن می‌داده‌اند بعید است که مکتوب نشده باشد.

• بخشی از شاهنامه هم ترجمه متون پهلوی است مثل یادگار بزرگمهر یا یادگار زبیران. مثلاً من متن دینکرد «پرواز کیکاووس» را پیدا کردم. اینها موجود بوده و فردوسی به این متون دسترسی داشته.

• **امیدسالار:** ببینید من می‌گویم فرض درست‌تر این است که اساس را بگذاریم بر کتابت نه روایت. البته اساس اولیه‌اش روایت است.

• **امیدسالار:** بله ولی آن دوره آنقدر عقب است که عملاً دخلی در بحث ما نخواهد داشت. من قرن ۳ و ۴ بعد از میلاد را می‌گویم که می‌شود دوره اشکانی به بعد. که به نظرم اینها اساساً صورت مکتوب داشته است.

• درست است چون مثلاً اوستا طبق گزارش‌های موجود در همان دوره تدوین و مکتوب شده. گیرم که روی پوست یا پاپیروس یا پارچه‌های خاص. گزارش‌هایی داریم در خود دینکرد — دینکرد چهارم مثلاً — که شاپور ساسانی، دستور داد تمام متون پراکنده اوستا را جمع‌آوری کنند و روحانیان آنی را که اصح است تدوین و کتابت کنند. این عین نوشته دینکرد چهارم است.

• **امیدسالار:** این نکته برای تاریخ تصحیح هم مهم است.

□ در دوره اشکانی هم چنین اقدامی صورت گرفته بود.

• بله بلاش اشکانی پیش‌تر این کار را کرده بود.

• **امیدسالار:** یکی از مطالبی که در مغز ما فرو کرده‌اند همین است. شفاهیات مقدم بر کتبیات است. ما جامعه جهان‌سومی هستیم. اینها بنابر تعریف ما را ابتدائی می‌دانند. قومی که صاحب نثر و نظم و زبان مکتوب نیست وحشی‌تر است.

نمی‌گویم عمداً این کار را می‌کنند. این یک ذهنیت است. همان‌طور که من یک ذهنیتی دارم طرف مقابل هم چنین ذهنیتی دارد. وگرنه همان دوره‌ای که تسیاس این مطالب را می‌نوشت، می‌توانست بگوید این را شنیدم — اگر شفاهی می‌بود. حتی در کتاب هرودوت، که بعد از تسیاس است یا مثلاً ۱۰۰ سال فاصله دارند، می‌بینیم که می‌گوید «این مطلب را از فلان کس شنیدم» یا بعضی جاها می‌گوید «از فلان کتاب برآیم نقل کردند.» حالا این به کنار. یک مطلب مهم دیگر گوسان‌هاست. این باز برمی‌گردد به رومان‌تیزه کردن دوران قبل. گوسان هم‌وزن و هم‌قافیه لغت دهقان است. اگر این لغت در زمان فردوسی موجود و مشهور بود، هر جا که می‌گوید «ز گوسان شنیدم» می‌توانست بگوید «ز دهقان شنیدم». پس چرا نگفته؟

• خانم بویس در مقاله‌ای که نوشته گوسان‌ها را به زمان پارت‌ها می‌رساند. خیلی قبل بوده.

• **امیدسالار:** بله منتها به این علت که بواسطه برخورد با غرب در ذهن شرقی‌های مسلمان اسلام با عقب‌ماندگی عجین شد، ما می‌خواهیم از روی این ۱۴۰۰ سال بپریم و خودمان را برسانیم به هندواروپایی بودن. این عبارت را هم «هند»ش را باید خیلی کوچک نوشت، «اروپا»یش را درشت! درد ما اینجاست. و این یکی از صورت‌های نفی خویشتن است. من اینها را از روی خارجی‌ستیزی نمی‌گویم. گمان نکنید قصد دارم وقتی به این مملکت می‌آیم مجیز کسی را بگویم. ولی واقعیتی را که در متن می‌بینم نمی‌توانم کنار بگذارم. حالا تعبیر من از واقعیت یا درست است یا غلط. این نظر من است. حالا اگر کسی بتواند به صورت مستند رد کند، چه بهتر؛ چون یک غلطی تصحیح می‌شود. اما اگر نه، پس باید دید خودمان به این مسائل را قدری تعدیل کنیم.

■ آقای دکتر جسارتاً در مورد خدای‌نامه‌ها باز هم اثبات نمی‌شود که اینها به صورت مکتوب تولید و عرضه شده باشد.

• چرا! گزارش‌هایی که به ما رسیده، آمده است که وقتی شاهی به حکومت می‌رسیده، در آغاز تصویری از او نقاشی می‌شد و همین‌طور در میان‌سال‌ی و پیری. یعنی هر پادشاهی سه تا عکس در آن کتاب داشته که دوران مختلف زندگی‌اش را نشان می‌داد.

◆ ببخشید منظور من از پرسش اول این بود که ممکن است ادبیات گوسانی به فردوسی رسیده باشد. بحثی هم نداریم



که مکتوب بوده یا شفاهی. ولی از فردوسی به بعد را چگونه می‌توانند زیر سؤال ببرند؟ یعنی وقتی مکتوب شد، شده دیگر. و این اشعار هم چیزی نیست که کسی بتواند فی‌البداهه بگوید.

*** امیدسالار:** خب همه چیز می‌شود گفت. بنده عرضم این است که اینها آنقدر تحت تأثیر ذهنیت غربی خود هستند و می‌خواهند آن پیشینه شفاهی را به فرهنگ ما زورچپان کنند اینها را نادیده می‌گیرند. کتاب خانم دیویدسن را آقای فرهاد عطایی به فارسی ترجمه کرده است؛ کتاب خانم دیویدسن را. بروید و بخوانید. می‌گوید این اختلاف نسخ در شاهنامه معلول این است که هر یک از نسخ صورت مکتوب یک روایت شفاهی است. یعنی یک کسی، یک شاهنامه‌خوان (اینها شاهنامه‌خوان را نه به صورتی تعبیر می‌کنند که ما تعبیر می‌کنیم. یعنی شاهنامه را باز کند و از رویش بخواند. همان طور که در ایلات ما می‌کرده‌اند) می‌آمده و می‌خوانده. تمام روایات به همین صورت است. البته بوده‌اند کسانی که از حفظ داشته باشند ولی تعدادشان اندک بوده.

♦ متونی مثل سمک عیار هم می‌تواند چنین صورتی داشته باشد. اگر شاهنامه را ببینید یک بخشی‌اش مربوط به سیستان و پادشاهان نیمروز است.

*** امیدسالار:** بله. این که گوسان‌ها روایاتشان به شاهنامه رسیده باشد اگر بخواهید بگویید «روایت گوسانی مکتوب» که می‌شود کوسه و ریش پهن! چون روایت گوسانی ماهیتاً باید شفاهی باشد. اگر شفاهی نباشد گوسانی نمی‌شود. بعد اگر مکتوب شد که دیگر وارد ادبیات مکتوب شده. درست مثل آثار هومر که وقتی وارد ادبیات مکتوب شد مثل آثار مکتوب با آن معامله می‌شود. حالا ما که نمی‌دانیم این شده یا نه ولی می‌خواهم بگویم اگر شده دیگر نمی‌توان از نوع ادبیات گوسانی تصورش کرد...

♦ همان طور که شاهنامه را هم نمی‌شود.

*** امیدسالار:** بله. شاهنامه را هم نمی‌شود. نظر شخصی من در مورد شاهنامه این است — و آقای خالقی مطلق هم بر همین باورند — که در شاهنامه فردوسی بعینه مطالب شاهنامه ابومنصوری نقل شده است؛ هیچ چیزی از خارج از شاهنامه ابومنصوری بنده قبول نمی‌کنم زیرا قیاس در برابر نص را قبول ندارم. وقتی فردوسی مکرر در شاهنامه می‌گوید — مثلاً در داستان کاموس کشانی — که:

سرآوردم این رزم کاموس نیز

دراز است و نگشاد ازو یک پیشیز
گر از داستان یک سخن کم بدی
روان مرا جای ماتم بدی

این دیگر خودش دارد می‌گوید. یا مثلاً در پایان داستان اسکندر می‌گوید: «گذشتم ازین سد اسکندری!» یعنی اصلاً دوست نداشته این داستانی را که منظوم می‌کرده؛ خسته شده بوده. یا در مجالس انوشیروان و بزرگمهر بیتی دارد با این مضمون که این داستان ملال‌آور به پایان آمد و حالا باید از شطرنج سخن بگوییم. اگر مسئله شفاهیات بوده که دیگر اجباری نبود بر این همه مشقت کشیدن و انقیاد به اصل روایت. اگر محدودیتی هست علتش این است که یک چیز کتبی جلوی جوش بوده.

حال سؤال این است که از مطالب مکتوبی که پیش رو داشته چگونه این متن را پروراند. آیا مطالبی را که خودش شنیده دخالت داده یا تحقیق کرده. اینها مطالبی است که نه قابل اثبات است نه می‌ارزد که آدمی رویش وقت بگذارد. چون هیچ مدرک و سندی نداریم. بنابراین در بخش تاریخ شاهنامه آنچه در این کتاب مطرح شده بیشتر این چیزهاست و گاه‌گذاری به فارسی هم نوشته‌ام.

مسئله دیگر مسئله «وحدت روایت در شاهنامه» است. من معتقدم همه روایت‌های شاهنامه به روایت‌های پیش و پس خودشان مربوطند. مثال بزمن: داستان فرود. همیشه عده‌ای اصرار داشته‌اند بگویند این داستان و داستان‌هایی چون رستم و سهراب، اکوان دیو و چون در غر السیر ثعالبی نیامده، فردوسی اینها را از بیرون افزوده است. بنده نظرم این است که ثعالبی چون داشته تاریخ می‌نوشته — به خیال خودش — مطالب افسانه‌وار را حذف کرده است؛ چون می‌دانیم ثعالبی در بسیاری موارد از ابن خردادبه و طبری و دیگران هم نقل می‌کند. بنابراین ترجمه ثعالبی ترجمه آزادی بوده. اما چرا داستان فرود به خود شاهنامه مربوط است؟

داستان فرود زمانی اتفاق می‌افتد که کیخسرو در ایران به سلطنت می‌رسد. اولین جنگ کیخسرو با فرود. اگر به زندگی کیخسرو نگاه کنیم می‌بینیم که از اول تا آخر زندگی‌اش مسئله مشروعیت حکومتش مطرح است. در آغاز از آن روی که نوه افراسیاب است و پهلوانان و اشراف به او اطمینان ندارند و او هم تازه از توران آمده، مجبورش می‌کنند عهد بنویسد و دیگران هم زیرش را امضا می‌کنند که خلاصه ما از کین جویی افراسیاب کوتاه نمی‌آییم. بنابراین مسئله مشروعیت حکومت



کیخسرو آغازگر داستان کیخسرو است. منتها کیخسرو به عنوان شاه رسمی ایران یک رقیب ایرانی دارد که فریبز باشد که این مسئله با رفتن به دز بهمن و فتح دز بهمن حل می‌شود. یک رقیب تورانی دارد که فرود است. فرود برادر بزرگترش است. اگر قرار است کیخسرو در ایران سلطان بلامنازع باشد این مسئله رقیب تاج و تخت را هم باید حل کند و این مسئله به صورت عدوی این گونه حل می‌شود که تقصیر کشتن فرود می‌افتد به گردن توس. پس دلیل منطقی وجود روایت فرود در شاهنامه حل مشکل مشروعیت فرود در توران است که اینها می‌روند فرود را می‌کشند و باقی داستان.

و اگر به ساختار داستان توجه کنید می‌بینید که در آغاز داستان هم وقتی در ایران بین کیخسرو و فریبز بر سر مشروعیت حکومت جنگ بوده اشراف دو دسته می‌شوند و نزدیک بوده کارشان به تیغ و شمشیر بکشد که با ماجرای دز بهمن آن مشکل حل می‌شود. بعد دو گروهی که یکی شیعه کیخسرو بودند و دیگری شیعه فریبز، اینها متحداً با هم به توران می‌روند و در دز فرود جنگ در می‌گیرد. و این جنگ این دو گروه را متحد می‌کند. یعنی حتی کسانی که فرود را می‌کشد از پیروان اولیه کیخسرواند که آل گودرزند: رحام و بیژن و گیو. که اول گیو حمله می‌کند، بعد بیژن می‌رود و کشنده فرود توس نیست بلکه اینها بند! و از دیدگاه روانکاوی فرودی هم این قضیه توجیهی دارد. نه که اینها کاملاً طرفدار شاهی کیخسرو هستند، رقیبش را می‌کشند. بنابراین داستان فرود یک پایه و اساس منطقی دارد در شاهنامه.

در ادامه این کتاب نشان داده‌ام که به چه علت داستان‌هایی مثل داستان فرود، رستم و سهراب، اکوان دیو یا بیژن و منیژه که بسیاری فکر می‌کنند داستان‌های خارجی است، در متن منطق روایی شاهنامه نقش اساسی دارند. اگر داستان فرود را حذف کنیم، خلئی پیدا می‌شود که پرشدنی نیست. هم برادر بزرگتر شاه است هم همان مشروعیت کیخسرو را دارد و مادرش جریره هم که دختر پیران است. و حتی جریره در یک گفت‌وگویی که بینشان می‌شود می‌گوید:

«ترا پیش باید به کین خواستن»

جریره، مادر فرود، به فرود می‌گوید که تو باید پیشاپیش اینها بروی. و اگر یادتان باشد اول داستان فرود کیخسرو مجلسی ترتیب می‌دهد و به پهلوانان انعام می‌دهد و به هر یک می‌گوید که تو که را می‌کشی... فرود هم عین این کار را می‌کند؛

به بهرام می‌گوید من می‌خواهم پهلوانان را دعوت کنم به دز، به ایشان صلح بدهم و... یا در داستان رفتن گیو به ترکستان، وقتی گیو به ترکستان می‌رود و کیخسرو را پیدا می‌کند، به او می‌گوید تو اول خال بدنت را — که بر بدن همه شاهان کیانی بوده — به من نشان بده که ببینم «شاخ آن پهلوانی درخت» هستی یا نه. کیخسرو شانهاش را برهنه می‌کند و او خال پهلوانی را می‌بیند. درست وقتی بهرام هم می‌رود سرکوه، از فرود می‌پرسد: «تو که هستی؟» فرود می‌گوید: «پسر سیاوشم.» می‌گوید: «نشانش را نشانم بده.» این یک قرینه‌سازی در دو داستان هم هست و داستان فرود از خیلی جهات قرینه داستان کیخسرو است و علت غایی‌اش هم حل مشکل مشروعیت است به نظر من.

■ این را به عنوان یک نمونه از انسجام روایت در شاهنامه آورده‌اید؟

* امیدسالار: این یک نمونه است. نمونه‌های دیگرش بیژن و منیژه است و اکوان دیو.

◆ حتی در مورد زمان سرایش اینها هم بحث هست و می‌گویند بیژن و منیژه پیش از سایر بخش‌هاست.

* امیدسالار: بله، می‌گویند در جوانی‌اش بوده. اگر هم بوده از متن نقل کرده. خب ممکن است از شاهنامه ابومنصوری — که متن سترگی بوده — یک کراسه داشته که شامل بیژن و منیژه بوده.

◆ منتها آن یکپارچگی‌اش زیر سؤال می‌رود.

○ آقای دکتر در این که آنچه در دست فردوسی بوده چه بوده، که شک نیست؛ در این که این متون مکتوب روایاتی بوده‌اند که بعداً مکتوب شده‌اند هم شک نیست. حالا این سوء استفاده‌ای که شما فرمودید غربی‌ها می‌خواهند بکنند و ستیزی که دارند، برایم مبهم است که چگونه استنتاج می‌شود. ◆ نه، صحبت این بود که پشتوانه حرفشان علم نیست بلکه ذهنیت برخاسته از تعصبات نژادی است.

* امیدسالار: هم این است که شما می‌گویید، هم این که اینها جهان‌بینی خودشان را بیان می‌کنند. به این ترتیب، بنده هم که اینجا نشستهم جهان‌بینی خودم را دارم.

○ خب ما هم درباره شکسپیر بخواهیم صحبت کنیم خیلی متفاوت است تا آن متخصص که در اکسفورد است.

● آخر آنها اغراق می‌کنند در طول تاریخ هم با همین روحیه نوشته‌اند و گفته‌اند.



○ بله چون آنها روی برنامه‌ریزی دقیق و با هدف کار می‌کنند. ● حتی مورخین آنها، مثلاً مورخین رومی، شما می‌توانید همه گفته‌هایشان را درست بدانید؟

□ در مورخین شرقی هم این طور هست.

● درباره مورخین رومی که درباره ایران نوشته‌اند می‌گویم. □ عیبی ندارد؛ مورخین ما که درباره عثمانی نوشته‌اند هم روحیه مشابهی دارند.

* **امیدسالار:** ما هر کدام جهان‌بینی خودمان را داریم. من که می‌نویسم به عنوان یک ایرانی مسلمان شیعه می‌نویسم با حب و بغض‌های مخصوص خودم. طبعاً جهان‌بینی خاص ایرانی-اسلامی در کارم منعکس است. اینها طبق نوع خاص نگاهشان، نرم و استاندارد هر چیزی را نرم و استاندارد غربی می‌دانند بنابراین در مطالعه آثار ادبی ملل دیگر هم همان نرم و استاندارد را به کار می‌گیرند. مثالش در حماسه است. حماسه استاندارد غرب «ایلیاد و ادیسه» است که می‌دانیم اصل شفاهی داشته. بعد می‌رسیم به نیبلونگ — که اینها همه مال قرن ده و دوازده م. است یعنی بعد از شاهنامه فردوسی — یا بیولف در زبان انگلیسی. بیولف چون به شعر بوده و به آواز می‌خواندند تمام نسخه‌های خطی‌اش به صورت نثر نوشته شده است. (البته تنها یک نسخه خطی کامل از آن به جا مانده. نسخه اصلی‌اش که متعلق به قرن دهم بود سوخت و این نسخه‌ای که به جا مانده از روی آن کتابت شده پیش از سوختن). یکی از دلایلی که اینها متون منظومشان را به صورت نثر می‌نوشتند — یعنی از اول سطر شروع می‌کردند می‌رفتند به ته سطر و همین‌طور تا آخر — در حالی که ما ابیات را در نوشتن مشخص می‌کنیم، این است که نوشته‌ها و متون ما به چشم متکی است اما متون آنها به گوش متکی است. یعنی متن بیولف یک آهنگ سنتی دارد که براساس آن می‌خوانند. خانمی هست به نام پسترناک که متخصص انگلیسی باستان است. او می‌گوید که اینها هیچ نیازی نداشته‌اند که میان سطرهای شعر فاصله بیندازند یا علامت بگذارند چون به آهنگی که در ذهنشان بوده می‌خواندند ولی در مورد ما چنین نیست بنابراین گاه در برخی متون می‌بینیم که یک مصراع موزون در ضمن متن آمده و مصحح متوجه نشده. برای همین هم شفاهیات در ادبیات اروپا نقش عمده‌ای را بازی می‌کرده ولی در کشور ما نه. بخصوص پس از اسلام بین نثر و نظم تفاوت عمده‌ای قائل شدیم. یک علتش دین است. به علت اتهامی که به حضرت پیغمبر زدند

که شاعر است و حتی فرخی سیستانی می‌گوید که تفاوت است میان نَبی و شعر و ... بیتی دارد. روی این حساب ما برای تفکیک شعر و نثر حتی دلایل دینی داشتیم ولی اینها نداشتند و آن شیوه‌ای که در متون خودشان صادق است را می‌خواهند روی متون ما هم اعمال کنند. من تشبیهی کرده‌ام: همان‌طور که دموکراسی امریکایی یا نظام سرمایه‌داری را می‌خواهند به زور تحمیل کنند به همه مناطق دنیا در مطالعات ادبی و فرهنگی هم تقریباً همین وضع است.

این خلاصه‌ای بود از آنچه در کتاب آمده است.

■ چه مدت از انتشار کتاب می‌گذرد آقای دکتر؟

* **امیدسالار:** کتاب بتازگی چاپ شده؛ درست پیش از آمدنم به ایران. ناشر ۶ نسخه برایم فرستاد و بزودی هم دو نشست رونمایی برایش خواهند گرفت: یکی در دانشگاه یوسی. ال.ای، یکی هم در دانشگاه کلمبیا.

■ برای ترجمه‌اش فکر کردی نکرده‌اید.

* **امیدسالار:** هر که بخواهد ترجمه کند از دید من بلامانع است ولی خودم حال و وقتش را ندارم. چون الان ۶-۷ سال است می‌خواهم گر شانس‌نامه تصحیح کنم ولی هر وقت می‌نشینم پایش، یک نفر پیدا می‌شود یک پروژه بزرگ‌تر می‌گذارد روی دستم!

◆ گویا مجمل‌التواریخ هم در برنامه‌تان بود.

* **امیدسالار:** مجمل‌التواریخ در برنامه خودم نبود ولی خیلی دلم می‌خواهد یکی تصحیحش را تجدید کند. هم مجمل را دلم می‌خواهد یکی تصحیح مجدد کند — و براساس همان کار مرحوم بهار کار زیادی هم ندارد فقط باید اختلافات نسخ را به طور سیستماتیک بدهد — و هم دیوان سوزنی را. دیوان سوزنی تصحیح خیلی بدی دارد.

◆ آقای دکتر، دیوان سوزنی را در ایران نمی‌شود چاپ کرد.

* **امیدسالار:** حالا تصحیح بشود برای چاپش می‌شود فکری کرد.

□ سوزن‌هایش را می‌شود حذف کرد!

* **امیدسالار:** حتی اگر سوزن‌هایش حذف بشود، به شرطی که خوب تصحیح شود بسیار بهتر است از کار آقای شاه‌حسینی. اولاً که اصلاً اختلافات نسخ را به دست نداده است؛ درثانی ایشان یک مقدار اجتهادات خودشان را وارد کرده‌اند که مرحوم محبوب خیلی از این شیوه ناراحت شده بود و آتش گرفته بود. هم یک نقد تند می‌نوشت، هم با من که صحبت می‌کرد ایراد



می گرفت.

♦ اصلاً همان مقدمه‌ای که مرحوم همایی در چاپ خودش نوشته ارزش آن چاپ را نشان می‌دهد. یعنی خواننده زیرک کاملاً متوجه عیار کار شاه‌حسینی می‌شود.

* امیدسالار: تمام دواوین شعرای غزنوی هم به نظر من می‌باید از نو تصحیح شود. آقای دبیرسیاقتی خیلی زحمت کشیده‌اند منتها براساس کار ایشان می‌شود کار را پیش برد. من شاید ۳۰-۴۰ نسخه از دیوان عنصری و فرخی داشته باشم. منوچهری نه زیاد.

♦ نسخه‌های دیوان منوچهری متأخر است.

* امیدسالار: همه‌اش متأخر است. ما از دواوین شعرای غزنوی چیزی متقدم نداریم. مگر در جنگ‌ها چیزی پیدا شود. خود تاریخ بیهقی قدیمی‌ترین نسخه‌اش مال کی است؟ خلاصه منظورم این است که شماها که جوانید معطل این که فلانی دارد کار می‌کند نشوید. من الان دارم گرشاسب‌نامه کار می‌کنم ولی آرزویم این است که یکی جوانی هم کار کند. اتفاقاً یک نفر اخیراً به ما گفت که می‌خواهم کار کنم گفتیم کار نکن!

* امیدسالار: نه، اصلاً. یک نفر هم به خودم ایمیل داد، گفتم شما به من کار نداشته باش، کار خودت را بکن. همین الان هم برای این که کار راه بیفتد چون می‌دانم که ممکن است عمرم کفاف ندهد، این نسخه‌ای را که از گرشاسب‌نامه دارم و اقدم نسخ است چاپ عکسی می‌کنم که اگر کس دیگری خواست کار کند بتواند. این متون ارثیه پدری ما که نیستند.

♦ نسخه مورخ هشتصد را کار می‌کنید؟

* امیدسالار: ۷۵۵. این نسخه، نسخه شماره ۶۷۴ خزینه است که در توپقاپی‌سرای بود و به کسی هم نمی‌دادند. آقای افشار از آقای احسان اوغلو برای من گرفت. ولی من چاپ عکسی می‌کنم که هر کس خواست کار کند بتواند.

خط خیلی زیبایی دارد، مجدول است و ۹۱ برگ دارد. البته متن و حاشیه شده و افتادگی هم دارد.

♦ با هم چاپ می‌کنید دیگر. یعنی اول فاکسیمیله می‌آید بعد متن یا...

* امیدسالار: نه، نه، من این را فقط چاپ عکسی می‌کنم که

اگر کسی خواست کار کند، کار کند ولی خودم هم مشغولم و کار می‌کنم.

♦ چاپ نجم‌آبادی را هم دیده‌اید؟

* امیدسالار: بله و بسیار چاپ بدی هم هست. یعنی چاپ بهار صد درجه به آن چاپ ارجحیت دارد.

♦ گمان هم نکنم در ایران جز به دست استاد افشار رسیده باشد.

* امیدسالار: ارزشی هم ندارد. آن چاپ نسخه‌بدل‌هایش را هم آخر کتاب گذاشته. بدترین کار بردن نسخه‌بدل به ته کتاب است. این را به آقای ایرانی سر تاریخ یمینی هم گفتم ولی گفتند مصحح اصرار داشته به ته کتاب ببرد... غرورالسیر هم اگر چاپ عکسی بشود خیلی خوب است. تصویر نسخه‌اش را هم که خودم به شما دادم.

♦ بله. به نظرم تاریخش پانصد و خرده‌ای است.

* امیدسالار: بله پانصد و نود و پنج.

○ متن که چاپ شده.

* امیدسالار: نه فقط قسمت اول متن چاپ شده. ادامه دارد.

♦ مرحوم مینوی هم گفته بود که این متن باید بخش دومش هم چاپ بشود.

* امیدسالار: بعد نسخه مشکول است؛ خط کهن (۵۹۵)؛ بسیار بسیار نسخه نفیسی است. این را حتماً باید چاپ عکسی کنید. یک مقاله بلند درباره نسخه‌های دیگرش در نامه بهارستان نوشته بودم؛ مقاله‌ای هم آقای صفری نوشته بودند، درباره... خودشان بگویند بهتر است.

♦ درباره این بود که تحقیقاً از خود ثعالبی است. یک شاهد دیگر پیدا کرده بودم.

◊ ظاهراً مرحوم مینوی گفته است که از مرغنی است.

* امیدسالار: بله، و مقاله من تماماً در رد همین حرف مینوی است. مرغنی صاحب این نسخه بوده، نه نویسنده آن. کتاب به رسم خزانه‌اش بوده، اشتباهاً خیال کرده‌اند که نویسنده کتاب است.

♦ از دیدگاه نسخه‌شناسی هم یکی از کهن‌ترین نسخه‌های غیر قرآنی است که سرلوح دارد.

■

